



کتابخانه «فهرست شده»

۱۳۹۴۲

۹۹۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح حدیث ابی جری (توضیح)

مؤلف شیخ رضا محمودی

موضوع درایستماع

بازدید شد
۱۳۸۵



شماره ثبت کتاب

۸۶۴۳۶

۱۳۸۲
۱۳۸۲
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۱۳۹۴۳

۹۹۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح حدیث (مجموعه) - آیه

مؤلف شیخ رضا محمودی

موضوع در راه اسلام



شماره ثبت کتاب

۸۶۴۳۶

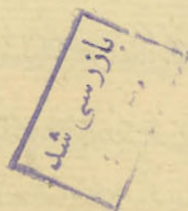
۱۲۸۲
مهره کتابخانه

بازدید شد

۱۳۸۵

(۱۸)

کتابخانه باقر ترقی
شماره ۲۰





شرح فضیلت حضرت درویش طراز

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سجده ای ملک الملک حقیقی که لایق داد و فضیلت شهنشاه کرم حضرت
 عالم بهبه رتبه آدم شد دین احد خاتم رزاق آفتابم سید پیر اکرم که حضرت
 رضاوند لود احمد و محمود و محمد شمس محمود صفایک زیزدان شد و مخصوص
 کس و نه یارل نجاش رضا آیه قطره در آن روز مبارک که از این فضا
 نینبده مجرب بطوبه محمد و صفی حجت است هر چه سزاوار شود و نمایان
 حاجت خود را خداوند پس آنکه احد فرد تو را همه حاجت مخلوق حاجت

بنام

نماید که بنامید و بنامند تمامی شرف و تهنیت این بخش الی عباد را
 کشت با احمد سرسل شد دین فاتح خبر علی عالی ولی ولی والا که بگویند فضیلت
 خشن صورت چاکر کسایب جمع شدن پخته جملہ روزیه و اولاد و اولاد
 و خدایت صیت پس نگاه رسول مدنی روی کرد و بفرمود که کس که
 ملک قادر نشان که مرا از تهنیت کجاست که مینویسد پیغمبری و تهنیت
 رسالت نمودی که مجلس و محل که شود و کسایش زمین منیت در این
 محفل کرامت شیعہ و از دوست که جمعه و بر آنها بنماید شود از جانب حق
 و این ملایک بچنان مجلس و چنانید و خلاص بگردید بر کعبه و ارا پس از
 این شده فرخنده بفرمود میرالمره حید صفدر که از اینو قهر نافع است
 برزدان که بسی خرم و خوش و بگویند ندیم از اثر او همه شیعہ بگویند
 سزاوار شدند این سبب راه بجا است برای یکی با بفرمود بی منت
 که در باره قسم با و بخلای جهان آنکه هر صفت پیغمبری و فضل پیغمبری

قصه شیرین فزا که کرد جهان دگر مکرانکه اگر صاحب فزون دانی مایه کسی را
غم داند و نه بود زود شود دفع و منبذل شود احوال جهان شخص بخوشحالی و بهر حال
ادب و جمله برای که رخسار و ادب خود منبذل شود و بر در این باب بنده زود
بار نه بود علی این شهر مردان که در این دولت و حکام و گریه و گریه شد
از اثر این بخت کنون شیعه ماحله کوکب و خوش انجام شده و در گریه
حدیث است که هر جا که شود و وصف که از شود حاضر و ناظر شدین عظیم
سب که کوش عالم حضرت مهدی قائم بود و متبع ذکر حدیث و بنامید بهر
لطف و محبت باید از روی ادب جمله نشینند و حدیث بنین شرط ادب
نشینند کنون بلکه مکرند و صو که بگویند بظاهر بخود رفته درین قاع
نشینند و در غیبت زدن و کوش بر آند و از خلاص و ادب خالص و
خالص زدن و جان حقیقت همه اعضا و جوارح شود کوش که تا در گرسنه
قصه شیرین که را
هنده حدیث شریف لکب فی بحر الطویل

گفت

گفت صد تفرقه که می حضرت زنده زهر انبت سغیر رحمت شافع جمله است که
روید باید ز در خانه من باب که بر سه گویند چنانچه پس نه بود که ای فاطمه اند
بدن من شد ضعیف ز جهان حادث و عارض عرض کردم که بنایه لازم و
سجاق جهان یلیم ای باب که می پس نه بود که احوال ما در برای مدرج
جانی که مانی است بهر نشان زود فایر بر من فاطمه فرمود که رشم زنی امر که
بیا در دم و بر روی شریف مدرج پس شدیم که در دم نظری بر رخ زبانی دل
شرفش که در حال بدیدم خنیش همه انوار الهی شده و ساطع که بماند همه دارد
ان روی منور شده و چشمه و همچون طبق که شده و بکشفه و مانده هر روز
و خورشید صفت گشته فروزنده و از صورت او سبک بدیدم همه این بود
پس بگذشت مکر ساقی آنگاه بیاید حسن آن نوزد و جهان همه و آنکه از راه
که در دایه بخوبی فاطمه فرمود که همه بستان منی بر تو و رحمت بر دل
ای تو چراغ دل ما در پس که فضا سخن ایام در من شنیدم لوی خوش طبع و طایفه هر روز

لوی خوش قد کیا بمش هم رسد اکنون جزم ده که چنین گفت جان برادر
میکرد گنج باشد و پس فاطمه فرمود بی حد کمارت شده در زیر عجب کن و گنج
لوی عبادت و پیغمبر حجت را بگرد سلام و بید اول که داخل بجا کرد
حضرت زکرم اذن فرمود و بنی کشت قرین آمد و کشت قرین بنی
کشت عیان ترجمه نذر عی نور بد بگونه که کشتی نیک روح دو پیکر کنی نوردوا
سهند آله که در دیده حق بن کشتن از بید که کی دید و آرا پس نه کشت
راعی آنگاه باید شد کلان کفن آن سر که بود نام نقرش محک قلب را حلا
همه شیعیان این عی شیعیان امم که سلامی بگویش زوفا فاطمه فرمود که
باشد بر آسمان سلامی کل کلدانی کشت با در که کنونی شوم لوی خوش
ظاهر زوچون لوی خوش قد کیا بمش هم رسد که از این از فاطمه ظاهر روح
چیت سبب کشت با و مادر فرخنده که کمال بود و کمارت و کشتن شیعیان
تو هست برادر شده در زیر عبادت هر دو کون کن و گنجین لوی عبادت و پیغمبر

حجت

حجت با دلب کرد سلام و بید اذن که داخل بجا کرد و حضرت زکرم اذن
بفرمود و بنی کشت حجت اذن و کشت حجت اذن هر سه که کشتی
نشیده است و نذیده است که کشتی آله سه خورشید را بد زکی شرق و با آله
فرزدان سه سر را بد زکی مغرب و با آله سه کشت که بر اید زکی سه دایا که بر اید
سه سر و دست را بد زکی کشت حقیقت کشتی بولان نیکو دید و آرا
پس نه کشت کمر ساحتی آنگاه باید علی آن عی هم صدمه را و کشت که سلام
برای و شمر پیغمبر حجت بگویش زوفا فاطمه کشت که بد و کلام ای تو هر چه حجت
کشت که فاطمه بن شوم لوی خوش طیب و ظاهر زوچون لوی خوش ضرورت
بنی عربی آله نه هست بر عی و برادر کشت صد تعه کبری که بی هست بنی با و کشت
تو در زیر عبادت کن و گنج عی لوی عبادت و پیغمبر حجت را بگرد سلام و بید
اذن که داخل بجا کرد و حضرت زکرم اذن فرمود و بنی کشت قرین ناکه آرا
چارش با ک ششم ده این چار خضر نه بن چار خضر نه بن چار بن ناک ششم نه ده
بود و چهار همت فاطمه عرش آله بیما بایت و محکم طعنی همان چار بود و آله بقا

داده شدش چه بخت سمارا حضرت فاطمه چون دید که جمعی یکی پدر و یکی
 و فرزند در آن محله باید بایستادند نزد جاکف که ای باب کرامی تنه و دامن
 را بجز سلام ای که توئی شافع است اگر مژدن دهی زیر عبا آیم یک خطه است
 و در حضرت زینب میگوی بیا بشم و پس از آنکه برادر دادن که در آنجا بود
 صدقه که برای زینب ریافت حضرت زینب و علی و حسن کشتند و در زیر عبا
 و اما آنکه از آن بخش پاک و در پوشه لولاک تمام شرف جاک رسیدی برادر
 همین عالم غما که کشتی از خاک خوشا بر سر و قدر و شرف و منزلت و در جاک
 همان یک جانی که با تمام حسن و خوبی کشته شد و آن یک کشتی که از آن
 و مدح جبار پس خطاب آمدی از جانب خلاق تبارک تعالی زلف و کرم و عجب
 افواج ملایک به پیش من است که من تو را مردم نمودم و من نهایی خطه را
 که فرزند نه و نه شمس درنده و غلام گردیده و نه بخور و آن کشته و کشتی سیاره که هر کشته
 بشما طایفه طایفه طایفه ضربه ضربه ضربه و کین خداوند بداده است که مردم

و دل

و دل و با شتم از اهل عبا و آن دهی مکه مرا فرار نمود احمد بر من ز کرم و دل
 بفرمود و باید بایستاد تا که بان بخش پاک کشت و قدرت نبود و نه ظاهر
 باشد جهان شیوه ضربه مطلق مکر از صدق و یقین دوستی اهل کشته
 ایست خدا را سبب این حق و لم سر و در دیده از این غم که صحاب کرام
 این جا و قدرت که خدا داده به آنها چه جاک که رخت کشتند و به سبب مرگ
 بود اول صحاب کرام کشته شده ای تمام دارد و اما آنکه بکلون کفن و شست و
 حاش صحاب منظر آیات خدا حضرت شاه شهید اشافع فدای خراشته
 و بجز بقسمی که در آنوقت که بدید که دشمنان نصف کردند از بی همه اقدام لغز نمود
 ای است پیغمبر بر من کشته شده است مرا جاک که ای کشته شده است مرا از
 عبا نمود و دستم بخدا حاش صحاب کرام که من به بله های زخون کشت من و
 ای بلیم با بر سینه که از زخون کشته شده جهان در لطمه تیره و تاریک که منیت
 جهان کینه مهره زهر که بود ما در فرخنده من از چه سبب پس بایستد با و لا

هین فاطمه طاهره از او ستم اینهمه بد او بخار ااه و فرما در خورد کم کوفی
 شامی که کردند حیا از سر فاطمه و آب ندادند ما و کلمه کفشد اگر جمله از روی
 زین آب بگردند بی قطره گذاریم که خوردنوشی و نه آنکه گذاریم طهارت این خرم
 دی تا بدو صد جور تورا تشنه لب اندر لب با هم شهیدت اگر این است که
 باشد بدرت ساقی کوثر برود است در کوثر و تینیم بیام تشنه بفرود
 که بقوم اگر من شده در زعم شما خرم عاصی و کلمه کار پس از راه ترجمه بفرود
 صغیرم علی صغیر که سر در دست نیشده نه قطره از شیر و نه خرچهره از آب
 ای که بر جرم ندارد بخدا گوید معصوم نه خرمی و گناهی که چنین تشنه لبش
 چون غم زمرده و پیدش ز فاطمه آنی که بسی تشنه و قیاب بود جمله
 مانده بر ایند رکنین داد با در غرض آب و شیر کی تر شمر که کردش
 ز جهان شیر که گردان الم تیر دل فاطمه تا شیر مود که از این شش خدادیم
 شوم و غارا پیش از این نیست مرا حالت فقر تر که چون دگر کنم بی
 حاس صاحب گس عطرش آن شرب تشنه و تا آنکه بصد جود و جفا

تشنه



تشنه شمشیر نموند دمان با نرگزد کفایت زخا خیمه ش زوند
 آتش اموال زان و به طفال بغارت بر بودند در عایت نمودند
 و بی جور نمودند و جفا را بفرزد پس از این هم ظلم حرم شدین را با
 بسوی کوفه بفرزند و رکنین را ده مرغانه مردود و کفایت زر طعن که

خدا را

تا چراغ بگوش بود و جوش بعالم	دست من و دامن نبی شرف آدم
بعد از شعله لولاک علی حد صغیر	این غم فرخنده پیغمبر اکرم
پس روجه او خضر تصدیه گری	آن کس که بود خادمه اش با جرم
انگاه حسن روشنی دیده زهرا	برجن و بر لبه علی او است مقدم
پس حاس صاحب که شاه شهیدان	آن باب نجات هم است خاتم
اربعه حسن سجاده که در دست	برست خیر بشر او ای است مسلم
پس نظر آیات خدای حق	آن کس که شکافده علم است بعالم

بر فائز دین جعفر صادق علیه السلام	از او است که تا آخر عوالت و محکم
دارای ولایت پس از او کسی ظم	باشد ز همه خلق جهان فضل و علم
پس شایسته آن که بادیان جلال	چون بنده درگاه سلطان معظم
و نگاه تکی پاک امامی که جواد است	این گزینش نیست در اسم خاتم
و نگاه علی نقی آن باعث محبت	برایم جلالت ملک سر جوسم
و آنکه حسن عسکری آنس که ملاک	بر جدیت او کبر کشته مصمم
سپاسد کون و مکان همه قیام	ان است کبرای خدا عجب اعظم
چرا این همه و چارم نبودت نیای	ریز که بدرگاه خدای مکرّم
در هر دو جهان با خدا یا زره و	ظلم که حرم که من است برکم
تا هم نمر یکی باج سمر است	سلطان جهانم دندارم و خرم
از تهنیت آن دو جهان که بخواهم	مثل طلب قطره آبی است که انعم

بر در که

بر در که حق و مصلحت گردید یکایک	تا فیض ناز خلق رسد دما دم
در دلا دت	خزائن بر دامن باطن که بیان کرد
موفق السامو	ظاهر سخن حق به از آن که گفتم
مرد و لیل لکون غیر از چشم است	عید فرخنده هر دو امیر عرب است
روز نوادری است بر این اسطالبت	سموات زمین و آسمان طوطی است
رقیب این کیم نباشد دل پر کشت	شخص تیره از آتش آتش نیست
غیر بر کین از جهنم تو لدر علی	که شفای مرض منتهای عین است
حسنا را بجهان افرینش و شاد است	و شمار از جهان افرینش و شاد است
کوس شاد و زمین کشته مینه	با یک عشرت همه اکرانم و شاد است
جمله کائنات سحر و جاد و قصه و مع	آرد از پرچین از زنجار و شاد است

جانی است به پیش نشسته شوق
 مینهد پای چکان ته صدر بر سر
 است پنهان نظر وقت تولد زار
 غیب است از لطف سخن بالار
 مکتب نیست خبر اندک در صفا
 مادر حسنه زیاده کجاست
 هم وجودش سواد است در غفر
 برضد حق در این بنم
 سخن از دوا خود توانم گفتن
 هم شرف لقب از درم خرم نام

طبر

طلب حق نمان کرد در کمر روی
 از شرف زلف آینه به پیش کشیده
 شیب و محبان در روز است
 خنجر را بر سر است بمان
 خنجر آتش بر سر است انوار
 از کجای لطف است در اندام
 سخن حق را باین نشسته فخر
 بجای که در حصیه غنی همه گاه
 اقدار عالم شمع ضای اندک
 بایشان بعد از احوال است
 بر تن هر که صفا غنیمت است
 روز در چشم عدویش تمام است
 است که ماه با چشم شمع است
 شیر و خنجر است بر احاطه است
 از کجای نور محمد بر لب است
 ملک هم که به سبک زن صبر
 مدح و اظهار تولد به عرب است
 بر جسدی



